تحلیل حجاب و بدن جمعی ایرانیان در گفت‌وگو با آذر تشکر

پیام بدن جمعی مردم شنیدنی است

شهرزاد همتی: ما چقدر با یک سال قبلمان فرق کرده‌ایم؟ چقدر آن آدم‌های قبلی هستم؟ این «ما» جامعه‌ای است که در یک سال گذشته از هر جهت پوست‌اندازی کرد. عددای مبانه‌روتر شدند و عددای هم تندروتر. عددای عقایدشان را از دست دادند و عددای به معانی جدید دست پیدا کردند. این گفت‌وگو در پی آن نیست که بگوید کدام گروه بیشتر هستند و کدام گروه زور بیشتری دارند، بلکه گفت‌وگوی پیش‌روی شما درباره بدن جمعی سخن می‌گوید. آذر تشکر، جامعه‌شناس، شهری در این گفت‌وگو روی فقدان معنا تأکید می‌کند. او به دستگاه‌های تصمیم‌ساز فرهنگی اشاره می‌کند که از خلق معانی جدید عاجز شده‌اند و به تکرار روی آورده‌اند. به نظر این جامعه‌شناس داستان حجاب تنها مربوط به زنان نیست، ما درباره یک بدن جمعی صحبت می‌کنیم، بدنی که متعلق به همه جامعه ایران است.

عکس: مهدی قائمی/شرق

خانم تشکر تحلیل شما از ارتباط مردم با مقوله حجاب و بحث‌های مرتبط با آن چگونه است؟

داستان حجاب فقط مربوط به زن‌ها نیست. به نظر من مربوط به کل جامعه ایران است و اصلا بحث آن مربوط به یک جور collective body است؛ یک جور بدن جمعی ایرانی ماست. چون همیشه هم داستان این بود که شما وقتی حجاب را مطرح می‌کردید، فقط این نبود که زن‌ها باید رعایت کنند؛ بلکه بحث این هم بود که مردها نگاه می‌کنند... یعنی همه جامعه از زن و مرد همیشه درگیرش بودند؛ بنابراین وقتی الان داریم بحث حجاب را مطرح می‌کنیم، اصلا بحث این نیست که فقط یک موضوع زنانه است، بلکه موضوعی است که مربوط به بدن جمعی ماست. اگر این‌طور نگاه کنیم، اتفاقی که می‌افتد این است که این بدن جمعی در چهار، پنج دهه گذشته دچار تحولاتی شده است. وقتی هم می‌گوییم موضوع بدن جمعی، فقط هم موضوع body و فیزیک نیست بلکه آن چیزی است که ارتباط ذهن و بدن است که چطور شما زمین و زندگی‌تان را هم‌ادراک می‌کنید. در دوره دوم چندده‌های تحول پیدا می‌کند و چطور در بدن و زیست جمعی‌تان را نشان می‌دهید. این اتفاقی است که افتاده است.

ولی خب یک داستان دیگر موضوع سایه است؛ یعنی ما الان در عصر بازنمایی رسانه‌ای به سر می‌بریم و رسانه ما را عادت می‌دهد که همچیز را اکیونیک ببینیم و همچیز را یک تصویر بدانیم. در نتیجه الان وقتی یک دختری روس‌رایش را در آتش می‌اندازد، همه این را به باد می‌آورند و همه این را به عنوان اکیونی از اتفاقی که دارد می‌افتد، بازنمایی می‌کنند. درحالی‌که این فقط یک بازنمایی است؛ یعنی این بدن جمعی در طول دست‌کم پنج دهه که موضوع پوشش و موضوع بدن برایش مسئله شده بود تحول پیدا کرده است. ولی پشت آن انواع اتفاقات دارد می‌افتد که همه این تاریخ را به باد نیاورید و نخواهید و فقط این لحظه را ببینید. اگر وقتی اتفاقی که می‌افتد این است که مسئله‌مان مسئله فرهنگ است و فقط درگیر می‌کنیم ببینید؛ حالا باید برای آن چه کار کنیم؟ اشتباه برخی تصمیم‌گیران هم دقیقا همین‌جاست که فکر می‌کنند مسئله‌ای رخ داده است و این را با تفکر علت و معلولی تفسیر می‌کنند و راه‌حل‌هایی هم که برای این مسئله طراحی می‌کنند دقیقا با همین نگاه است؛ بنابراین نوع نگاه شما به مسئله مشخص می‌کند اصلا برخوردتان با مسئله چه باشد... خب! حرف من این است که داستان حجاب داستان شهریور ۱۴۰۱ تا امروز نیست؛ بلکه داستان چهار، پنج دهه است و داستان یک بدن جمعی است که هم زن و هم مرد در آن دخالت داشتند؛ در گفت‌وگو با این بدن جمعی که چگونه پوشیده شود یا نشود، الان چه لباسی برایش برازنده‌تر است و آن لباس چه تأثیری از فکر من دارد.

خاطرم هست حدود سال ۲۰۱۱-۲۰۱۲ بود که من در کنفرانس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شرکت کردم. مقاله‌ای راجع به حجاب داشتم و حرف من هم دست‌به‌نقدی گونه‌شناسی حجاب در ایران بود. در آنجا صحبت من این بود که زن چوانی که چادری می‌پوشد که آستین دارد یا زن جوانی که این آستین را نمی‌گذارد، اینها دو جور فکر می‌کنند. آن کسی که مانتو می‌پوشد و چادرش را تبدیل به مانتو می‌کند یک جور دیگری فکر می‌کند و دانما در تمام این سال‌ها پیوست می‌اندازد و دارد با ذهن و بدنش گفت‌وگو می‌کند. می‌دانید؟ اینها همه با هم یکپارچه است و به هم مربوط هستند. لباس این خاصیت را دارد که شما دائم در حال گفت‌وگو با ذهن و بدنتان هستید و بعد تصمیم می‌گیرید که به این بدن چه بپوشانید. بنابراین این ماجرا یک‌شبه اتفاق نمی‌افتد و اصلا هم مربوط به نسل جدید و این حرف‌ها نیست. بلکه مربوط به آن collective body است که چند دهه در خانواده‌ها گفت‌وگو کرده و حالا یک روز آستینش را بالا برده و دیده اتفاقی نمی‌افتد، یک دره بالاتر برود یک دره پایین‌تر... خب! اصلا اتفاقی نمی‌افتد! خودش باید حالش به نسبت... می‌دانید؟ یعنی دائما با خودش و با محیط اطرافش گفت‌وگو می‌کند. همین گفت‌وگو الان دارد ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی همین الان هم دارد این گفت‌وگو در سطح عمومی اتفاق می‌افتد. الان چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ آن کسی که حجابش را از سر برمی‌دارد، بیرون می‌آید. دانند در تمام نگاه‌های آدم‌های دیگر هم گفت‌وگو صورت گرفته و نظرشان را دارد در ذهن می‌بریم؛ حتی اگر حرف نزند. دربست آن است؛ یعنی نگاه می‌کند و می‌گوید، ایمن آقا نگاه به من نکرد؟ یا آن خانم محجبه بود و از کنار من رد شد یا اینکه چه جالب! من در خانواده‌ام روس‌رایم را برداشتم و هیچ‌کس به روی خودش نیاورد. می‌دانید؟ دائم یک فرایند کشف و شهود دارد اتفاق می‌افتد و دائم دارد گفت‌وگوی اجتماعی صورت می‌گیرد اما در سکوت. این بدن و ذهن جمعی ما دائم دارد این گفت‌وگو را ادامه می‌دهد.

الان چه اتفاقی دارد می‌افتد؟

اتفاقی که دارد می‌افتد این است که تصور می‌شود مسئولان در تلاش هستند یک قاعده و قانونی بگذارند که خب طبیعتا من شهروند (بر مبنای همین گفت‌وگویی که برایتان گفتم دائم همه‌مان تکرار می‌کنیم) شاید بتوانم اجراگرش باشم. یعنی ما دائم داریم آن اتفاقی که الان افتاده این است که این گفت‌وگو به یک جایی رسیده که کسانی که حامیان ایدئولوژیک تفکر هستند دارند تلاش می‌کنند معنای جدیدی تولید کنند.

یعنی معنا می‌گویید رویکرد سابق کارکردش را از دست داده است؟

دیگر کار نمی‌کند یعنی چه؟ یعنی معنای خودش را از دست داده است چون بالاخره شما باید یک دلیلی پشت یک چیزی داشته باشید که بتوانید با آن همسویی کنید یا حتی مخالفت کنید.

چرا؟

یکی از دلایلی که به این موضوع دامن زد، بحث اقتصاد است. جوین مسائل/پدیده‌های اجتماعی چندوجهی است و این‌طور نیست که مثلا ما بگوییم این از آن موضوع تأثیر نمی‌گیرد که خیلی هم تأثیر می‌گیرد. وقتی شما آن‌قدر زندگی اقتصادی‌تان بی‌معنا می‌شود، تأثیر می‌گذارد در اینکه همه جهان را معنا‌سنجی کنید یا با خود بگویید یعنی چه که امروز می‌توانم ماشین بخرم و هفته دیگر نمی‌توانم بخرم؟ جرا آزوهای ساده من کیلومترها از من دور است؟ یا مثلا یعنی چه که من مدام وضعیتم دارد به بدتر می‌شود بدون اینکه هیچ اختیاری داشته باشم؟ یعنی می‌خواهم بگویم که همه این حوزه‌های مختلف در هم مخلوط می‌شود. ولی غیر از این به قول شما یک تلاش‌هایی برای معنی‌بخشی هم در طول چند دهه بوده است؛ یعنی من بدم است یکی از جامعه‌شناسان، کله زمانی در مجلس هفتم رئیس کمیسیون فرهنگی بودند و من با ایشان کار می‌کردم (و آن زمان در حال کار کارشناسی روی بحث حجاب بودم) حرف آن آقای نماینده در آنجا این بود که می‌گفت من (ببینید معنا را داشت جطوری تولید می‌کرد؛ خب نگاه جامعه‌شناسی داشت و آدم فکر می‌کرد یک جور دیگری دارد مسائل را می‌بیند) می‌خواهم به خیابان بروم برای زن و بچه‌ام (زن و دخترم) لباس مناسب پیدا نمی‌کنم. بعد می‌گفت من بحثم این است که من می‌خواهم لباس تهیه کنم. لباس مناسب برای بچه و زنم نیست. یعنی چه؟! یعنی یک گروه‌های اجتماعی هستند که برایشان محصول مناسب نیست. خب! حرفش این بود. و من باید چه کار کنم؟ خودش یک کارگروه مد و لباس درست کرد برای اینکه مشخص شود که این مد و لباس جطوری در گروه‌های مختلف اجتماعی تطبیق پیدا کند. الحال داستان‌های مد و لباس از داخل آن درآمد و بعد تشویق کرد که مد اسلامی درست کنیم... او به این صورت ملموس داشت یک حرکت را دنبال می‌کرد و تولید معنا می‌کرد؛ یعنی تولید معنایش را مبتنی بر یک گروه اجتماعی خاص تعریف می‌کند. خب معلوم است که دولت هم خوشش می‌آید و پول می‌گذارد و به وجود می‌کارد و کارگروه درست می‌کند و حرکت‌هایی هم می‌شود.

می‌خواهم به شما بگویم همان مثالی که شما زدید، از اول انقلاب، جنگ... کار می‌کرد. بعد مدام طبع می‌آمد و دولت دستگاه‌های معنایساز را به کار انداخته بود که بگوید خواهر من!... حجاب زن، غیرت مرد و... معناها را به این صورت داشت categorize و بازتولید می‌کرد تا اینکه به یک جایی رسیدیم که انسکار بازار دارد کارهای دیگری می‌کند و آرام‌آرام این معناها تغییر کرد. تفکر ایدئولوژیک نتوانست معنای جدیدی تولید کند و الان نمودش را می‌بینیم. نتوانست معنای جدیدی تولید کند و آدم‌ها هم خودشان دائم در حال گفت‌وگو با بدنشان و ذهنشان و جهان اجتماعی‌شان بودند و دائم داشتند همدیگر را دنبال می‌کردند.

خب! الان همان گفت‌وگو به جایی رسیده که آنهایی که امر به معروف می‌کنند اگر بگویند قانون، توجه لازم و مطلوبی صورت نمی‌گیرد. اتفاقا مردم دارند به سیستم برای تولید معنا کمک می‌کنند. مثال آن را برای شما زدم؛ دختر می‌گوید «الاکراه فی‌الدین». یعنی چه؟ یعنی من از معنایی که تو قبول داری، دارم استفاده می‌کنم برای اینکه بگویم من حق دارم این کوبه باشم. غیر از این است؟! وگرنه آن دختر از کجا شنیده «لا اکراه فی‌الدین»؟! خود آقایان گفته‌اند دیگر؛ یعنی از ابزارهای خودش دارد استفاده می‌کند.

می‌خواهم بگویم حتی مردم دارند کمک می‌کنند و از برخی معناها استفاده می‌کنند برای اینکه منطق بسازند که این دیگر کار نمی‌کند؛ و من واقعا وقتی از این دریچه نگاه می‌کنم، تعجب می‌کنم که برخی چگونه متوجه این قضیه نیستند! وقتی جامعه‌ای را از معنا تهی کنند یا آن‌قدر معناهای تکراری که کارکردش را از دست می‌دهد تولید کنند دیگر آدم‌ها آن وقت برای معنای زندگی خودشان مقاومت می‌کنند و این خطرناک است. اصلا جای خوبی نیست. به خاطر اینکه دارد برای زندگی‌اش می‌چرخد به خاطر اینکه می‌شوم همه چیز مشخص بشود؛ ولی واقعا ما در شش، هفت ماه گذشته آن آستانه از دست‌دادن معنا را در زندگی اجتماعی‌مان با مقوله حجاب تجربه کردیم و حجاب اصلا موضوع کمی نیست. اصلا هم فقط بحث به زن‌ها مربوط نیست. الان مردها هم دارند خودشان را محک می‌زنند که تا چه حد به زن نگاه کنند. من در خیابان که می‌روم، طبقات پایین (طبقات خیلی پایین) دارند این پیغام را به من می‌دهند که برای ما اصلا مهم نیست تو حجاب سرت هست یا نیست. می‌دانید؟ و بعد مسئله این است که اتفاقا عمومیت و فراگیری آن به خاطر همین است که طبقات بالا اصلا برای حجاب مشکلی نداشتند؛ چون می‌رفت خارج و روسری‌اش را در آنجا برمی‌داشت و حالا می‌آمد به تلخی می‌گفت مثلا از فودکاه که وارد می‌شد یک روسری می‌گذاشت و چهار تا هم زیر زبان یک چیزی می‌گفت؛ ولی خوب می‌توانست تجربه بی‌حجابی را داشته باشد.

شما دارید می‌گویید که الان یک‌سری معنای جدید هم تولید می‌شود؟

من فکر می‌کنم حالا حتی اگر من (من حق دولت) بخواهم یک سری معنایی را دوباره تولید کند، نیاز به یک خلاقیت دارد؛ اما این خلاقیت اتکار وجود ندارد؛ یعنی ما یک‌سری تکرار می‌بینیم. عرض کردم که ما در جمع‌آوری کودکان کار یک تکرار می‌بینیم که هیچ‌وقت موفقیت‌آمیز نیست. در معتادان متجاهر می‌بینیم ... و الان درباره مقوله حجاب هم به آن اضافه شده است. یعنی وقتی که با یک‌سری معناسازی‌های مردمی مواجهیم، دوباره می‌رویم نیروهای قدیمی‌ترمان را به کار می‌گیریم و دوباره کشف ارشاد را به یک شیوه دیگر به راه می‌اندازیم. اگر مفاهیم فرهنگی کلا معنا ندارد و از معنا تهی می‌شود و فقط از بحث استفاده از قوه قهریه است که معنا می‌دهد. این تکرار روش‌ها چه معنای اجتماعی‌ای برای مردم ایجاد می‌کند؟

ولا من مدام به این بی‌معنایی فکر می‌کنم. یک موقع هست که یک نظم سیاسی می‌گوید من خیلی دارم کارآمد رفتار می‌کنم و خیلی اصولم براساس اصول علمی هستم و فقط می‌گویند ما اتفاقا با یک نظم سیاسی طرف هستیم که همیشه می‌گوید من پشتم تمام معناهای عقیدتی و اخلاقی است. خب! ما انتظار داریم که توانسته باشد معناهایی مدام روزبه‌روز خلاقانه‌تر و قوی‌تر تولید کند؛ چون به ما گفته بودند که این نظم معنایی یک نظم بسیار غنی است و سال‌های بسیاری هم این غنی‌بودن تولید شده است. بعد نگاه می‌کنید می‌بیند، نه، این نیست. آن «تکرار» است. آن هم «تکرار» است، نه «خلاقیت».

چه شد که این آسیب معنایی اتفاق افتاد؟

همین را می‌گوییم. یک دلیل آن را گفتم؛ یک دلیلش عوامل کناری است؛ «اقتصاد» است. اقتصاد چرا عامل مهمی است؟ به خاطر اینکه شما می‌گویید سیستمی هست که بهترین است و می‌تواند شما را به آن ایده‌آل‌های ارزشی وصل کند؛ اما در عمل ناتوانی و ناکارآمدی مشاهده می‌شود. در حدی که دانش آن را ندارند و زندگی‌ما دارد از هم پاشیده می‌شود؛ بنابراین آدم‌ها فکر نمی‌کنند که این نظم معنایی در زندگی‌شان کار می‌کند. می‌بینید؟ کارکردن، خوش خلقی مهم است؛ یعنی نظم معنایی که شما تولید می‌کنید، باید کارکند. کارکند؛ یعنی چه؟ یعنی اینکه مثلا فرض کنید دست‌کم اخلاق را برای شما توجیه کند. خب! با یک چیز دیگر کسانی که وصل به آن نظم معنایی هستند، به این نظم... کمک کنند. ولی شما وقتی دچوچه‌ری را می‌بینید، وقتی اختلاس می‌بینید، وقتی می‌بینید در حوزه مثلا اقتصادی اتفاق نزدی و اختلاس رخ می‌دهد، بعد می‌گویید که از این نظم معنایی که خالی می‌شود؛ یعنی تضادهای گزاره‌های بنیادی شما می‌کند؛ یعنی می‌شود دزدی کرد؛ اما آن فرد از قلل ارزش هم دفاع کند! شما می‌توانید بی‌تفاوت باشید نسبت به شرایط زیست زندگی آدم‌ها، ولی آدم‌ها پوشیده باشند! یک عکسی گذاشته بودند که یک خانم با چادر داشت سطل زباله را می‌گشت... خب این انکار بذیوتنی است.

اگر بخواهم جمع‌بندی کنم، عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی همدیگر را سابوت نمی‌کنند. اقتصاد نمی‌آید پشت فرهنگ بایستد. فرهنگ کارکردهایش به اخلاق تبدیل نمی‌شود. اخلاق، اقتصاد را پشتیبانی نمی‌کند. بازهاره است. همه بخش‌های دیگر هم به همین شکل هستند. من دیدم در ذهن‌مان اینها را به هم وصل می‌کنند. چرا؟ چون دستگاه اجرایی که قرار بوده است معناساز باشد، مدام در مدرن دوره دیگری، فاقد توانایی بیوند بین این معناساخت و معنایش از هم می‌باشد.

می‌شوم همه چیز مشخص بشود؛ ولی واقعا ما در شش، هفت ماه گذشته آن آستانه از دست‌دادن معنا را در زندگی اجتماعی‌مان با مقوله حجاب تجربه کردیم و حجاب اصلا موضوع کمی نیست. اصلا هم فقط به زن‌ها مربوط نیست. الان مردها هم دارند خودشان را محک می‌زنند که تا چه حد به زن نگاه کنند. من در خیابان که می‌روم، طبقات پایین (طبقات خیلی پایین) دارند این پیغام را به من می‌دهند که برای ما اصلا مهم نیست تو حجاب سرت هست یا نیست. می‌دانید؟ و بعد مسئله این است که اتفاقا عمومیت و فراگیری آن به خاطر همین است که طبقات بالا اصلا برای حجاب مشکلی نداشتند؛ چون می‌رفت خارج و روسری‌اش را در آنجا برمی‌داشت و حالا می‌آمد به تلخی می‌گفت مثلا از فودکاه که وارد می‌شد یک روسری می‌گذاشت و چهار تا هم زیر زبان یک چیزی می‌گفت؛ ولی خوب می‌توانست تجربه بی‌حجابی را داشته باشد.

شما دارید می‌گویید که الان یک‌سری معنای جدید هم تولید می‌شود؟

من فکر می‌کنم حالا حتی اگر من (من حق دولت) بخواهم یک سری معنایی را دوباره تولید کنم، نیاز به یک خلاقیت دارم؛ اما این خلاقیت اتکار وجود ندارد؛ یعنی ما یک‌سری تکرار می‌بینیم. عرض کردم که ما در جمع‌آوری کودکان کار یک تکرار می‌بینیم که هیچ‌وقت موفقیت‌آمیز نیست. در معتادان متجاهر می‌بینیم ... و الان درباره مقوله حجاب هم به آن اضافه شده است. یعنی وقتی که با یک‌سری معناسازی‌های مردمی مواجهیم، دوباره می‌رویم نیروهای قدیمی‌ترمان را به کار می‌گیریم و دوباره کشف ارشاد را به یک شیوه دیگر به راه می‌اندازیم. اگر مفاهیم فرهنگی کلا معنا ندارد و از معنا تهی می‌شود و فقط از بحث استفاده از قوه قهریه است که معنا می‌دهد. این تکرار روش‌ها چه معنای اجتماعی‌ای برای مردم ایجاد می‌کند؟

شما فکر می‌کنید فضای موجود به کجا برسد. آیا تحولات معنایی خواهیم داشت؟

بی‌تردید ... . چون الان موضوع زندگی و معنای زندگی شده است و وقتی به اینجا برسد، حتم بدانید تحولات جدی در پیش است. اصلا شک ندارم. برخی ناتوانی‌ها نمی‌توانند برای گسیختگی معنایی کاری کنند؛ یعنی به قول شما خلاقیتی ندارد که مثلا فرض کنید به جای اینکه بیاید سر مقوله حجاب با مردم دعوا کند و بقه به بقه شود، به جای آن برود مثلا چهار تا بروند؛ اختلاس را بیکبری کند و به مردم گزارش بدهد یا مثلا فرض کنید داستان خودرو را سامان بدهد یا داستان ارز را سامان بدهد.

یک بحرانی به مردم بگویید که ...

... بگویند ... این پیام را بدهد که، شما الان این داستان‌تان است و من کاری به آن ندارم، آنجایی را که از دست من برمی‌آید، من انجام می‌دهم. به جای آن تازه اتفاقی افتاده برای اجرای احیای با مردم بقه به بقه شده‌اند. در حوزه اقتصاد هم دیگر زندگی دارد یک جوری می‌شود که بعضی‌ها می‌گویند، من اجازه خانه‌ام را بدهم و پول اداب و ذهابم را بدهم. وقتی آن‌طور می‌شود، همه عرصه‌ها دیگر هیچ معنایی برای من ندارد و در نتیجه من سر چه چیزی می‌جنگم؟ وقتی همه عرصه‌ها پوچ و بی‌معنا بشود، من اصلا سر چه می‌جنگم؟ سر معنای زندگی می‌جنگم. و خود این مقابله می‌شود معنای زندگی. الان تمام نمونه‌های شش ماه گذشته هم همین را می‌گویند. قشنگ ریز ریز آدم‌ها دارند کار را می‌کنند. جوان‌های خیلی کم‌سن دارند جیزهای جدید تولید می‌کنند. من در همان سالنامه «شرق» هم گفتم، مباحث موجود، موضوع‌های ساده‌ای نیستند. خیلی وجودی هستند. خیلی فلسفی است. اصلا دعوای ما سر این دستور و آن دستور و این قانون و آن قانون نیست. و این تقصیر خود شیوه‌های سیستم است که مردم را به اینجا رساند و حزبه‌های زیادی هم برای مردم و سیستم شکل گرفت.

الان این لباس جدید چه تعریفی دارد؟

یعنی چه؟ یعنی چه؟

یعنی همین پوششی که ما از اول داریم درباره‌اش صحبت می‌کنیم، تعریف اجتماعی‌اش چیست؟

گفت‌وگو، معنی‌اش «گفت‌وگو» است.

می‌بینید! من این شال را روی دوشم می‌اندازم و دارم به همه پیغام می‌دهم. من حواسم هست که اگر گشت ارشاد من را دید، این را روی سرم ببندازم. منتظرم اگر کسی به من گفت خانم! حجابت را رعایت کن، بگویم بسیار خب، بیا.

یعنی ببینید! آن کسی که دارد با بلوز و شلوار می‌آید، دارد یک پیغام می‌دهد. آن کسی که با مانتو می‌آید یک پیغام می‌دهد و آن کسی که روسری‌اش را می‌گذارد یک پیغام می‌دهد. همه در حال گفت‌وگو با همدیگر هستند؛ گفت‌وگوی خاموش. و این دولت اگر باهوش باشد، به این گفت‌وگوی خاموش گوش می‌دهد.

اصلا آدم‌ها از روبه‌روی هم که رد می‌شوند، لبخند می‌زنند؛ یعنی چه؟ یعنی اینکه دارد یک احساس همبستگی با شما می‌کند.

حالا این مواجهه تا چه زمانی ادامه دارد؟ این مجادله.

تا وقتی که احساس کنیم داریم جیزی را تغییر می‌دهیم.

می‌توانست این اتفاقات نیفتد. همین خالی‌شدن از معنا... می‌شد این اتفاقات نیفتد؟

به نظرم می‌شد. من واقعا دیگر دارم به این حد نشود. خیلی سال قبل می‌شد این‌طوری باشد. می‌شد بگذارید آدم‌ها گفت‌وگوهای فردی‌شان را رجع به بدن‌شان و ذهن‌شان خودشان با خودشان بکنند و آن‌قدر دخالت نمی‌کردند. بله و آن‌قدر آن را با موضوع زندگی و مرگ قاطی نمی‌کردند. حتی به نظرم خیلی فرصت‌سوزی شد؛ یعنی ما یک زمانی در جنبش زنان بود؛ اوده اصلا جطب، ما، بدم هست خیلی‌ها می‌گفتند بحث حجاب ... می‌گفتند اصلا نه، نه. اصلا حرف حجاب را نزنید. حجاب موضوعی نیست که بتوان درباره‌اش حرف زد. اصلا یک زمانی برای اکتیویست‌های فمینیست این جامعه، موضوع حجاب موضوع خود بود در اولویت‌های‌شان نمی‌آوردند. کلی‌ها به درست یا غلط نبارد؛ ولی دنام تاریخ آن را کناه می‌کنم که روایت کنم یک زمانی موضوع حجاب موضوع مقابله نبود. می‌گفتند ما عرصه‌های دیگری را باید برویم پوشش دهیم. خیلی هم بحث و گفت‌وگو می‌شد؛ ولی می‌گفتند نه.

مثلا وقتی جمع‌ها دور هم می‌نشستند که این را بگوییم، این را نگوییم و اصلا روی چه انگشت بگذاریم، موضوع «حجاب» نبود یا در اولویت‌های آخر بود، یعنی یک زمانی بود؛ اگر این داستان‌ها آن‌قدر پیش نیامده بود، واقعا ما به اینجا نمی‌رسیدیم.

یادداشت

در حصار بایدها و نبایدها

مریم شبعه‌زاده: «البناسیون» یا همان «ازخودبیگانگی» ازجمله اصطلاحات هگل بود. بعدها مارکس از آن وام گرفت تا بگوید چطور نظام سرمایه‌داری می‌تواند رابطه میان انسان و نیروی کار او را مخدوش کند. جایی که جامعه طبقاتی شکل می‌گیرد و ازخودبیگانگی تا مغز استخوان طبقه کارگر رخنه می‌کند. مفهوم ازخودبیگانگی برای مارکس، ریشه در واماندگی بشر و کمبود کنترل او بر اشیائی که خود خلق کرده بود. داشت. ازخودبیگانگی مارکس در کنار دیگر اندیشه‌هایش، دورنادور جهان چرخید. دهه‌های متوالی محل بحث بود و اگرچه چهره‌های دیگری نظیر وبر و مانهایم هم درباره ازخودبیگانگی گفتند و نوشتند، اما ازخودبیگانگی هیچ‌کدام به شهرت چیزی که مارکس ترسیم کرد، نرسید.

بعدها وقتی نظریه‌پردازان سوسیال‌فمینیسم روی کار آمدند، از این اندیشه مرکزی مارکس وام گرفتند و درباره ازخودبیگانگی زنانه حرف زدند. ساندرا بارتکی از کالایی‌شدن بدن زن و شی«انکاری از او گفت. بعد توضیح داد که چطور این ابژه‌سازی، زن را در موقعیت فرودست قرار می‌دهد و مقدمه سلطه بر او را فراهم می‌کند. در میان همه اشکال ازخودبیگانگی زنان، بیگانگی بدنمند حکایت دیگری است. بیگانگی بدنمند، دوانگاری عمیق و دنباله‌داری است که در ذهن زن، یک باور عجیب و قدرتمند را ته‌نشین می‌کند و آن‌هم اینکه بدن زن، نه در اختیار او، بلکه در اختیار جامعه است.

نمی‌شود در بدن تعریف یکسانی ارائه داد. مفهوم بدن از جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق می‌کند و پیوسته در زمان‌ها و مکان‌ها برساخت می‌شود. تعریف بدن تحت تأثیر شرایط فرهنگی و تاریخ هر سرزمین ارائه می‌شود و به خاطر مجموع اینهاست که نمی‌شود از آن به‌عنوان پدیده‌ای بدیهی و طبیعی نام برد. تجربه زنان از بدن خود، تجربه‌ای آمیخته با شرم، وهم، بی‌قراری، اطاعت، هراس و انفعال است. بدن زن در ایران، عرصه افسون و افسانه‌های پرشمار است؛ عرصه نمایش زنانگی و اقتضائاتش. زنانگی که فاقد اعتبار است و زن را در قالبی زن‌ستیزانه معرفی می‌کند. قالبی که همه زنان را فارغ از شرایط زندگی و جیزهایی که از زندگی می‌خواهند، با دستورالعملی یکسان به تصویر می‌کشد و با حالت‌های فرمان‌برداری توام می‌شود. زنانگی، پتک سرکوبگری است که تنوع و تکثر زنان را قلع‌وقمع می‌کند و با مبنا خود زن سازگاری اندکی دارد.

از طرفی باعث می‌شود تا میل خود زن، تنها به صورت پنهان، اندک و همراه با حس گناه و اضطراب بروز پیدا کند. وقتی برای زنانگی، بار اخلاقی قائل می‌شوند و آن را مفهومی ازلی و ابدی به تصویر می‌کشند، باید توجه داشت که زنانگی هم یک محصول اجتماعی است. محصولی که از بدو تولد به بدن زن سنجاق می‌شود و او را طرد، منع و محو می‌کند؛ لمس نکن، حرف نزن، قدم نگذار، مخالفت نکن، ظاهر نشو، انجام نده. تجربه یک زن و...

مجموع امر و نهی‌های دائمی، به تقلیل ارجگذاری او بدن جوئتی می‌شود. این تقلیل تا آنجا پیش می‌رود که می‌تواند به انکار نفس و وجود هم برسد. نیروهای بیرونی، چنان بدن زن را احاطه و کنترل می‌کنند که زن، خود را در موضع بی‌قدرتی و با اختیارات اندکی در آن می‌بیند. وضعیت موجود را ناخودآگاه‌ترین و عادت‌ترین عدالتی قلمداد می‌کند. در کشاکش انتظارات، بایدها و نبایدها نوسان می‌کند. بدن زن که اندامه در ارتباط با مردان تعریف می‌شود، به دلیلی از مردان دعوت می‌شود و درعین‌حال، از او انتظار می‌رود که دلیری نکند. یادگامی اگر معیار شی‌بوسته‌ایم آزری مذکر است و کیاه این ادعا هم آمار و ارقام مربوط به جرائم ناموسی در کشور است. بدن زنان دارایی‌هایی‌اند که باید تصرف شود یا از حریم آن، بر برابر تعرض دیگران دفاع کرد. تلاکید پیوسته بر بعد جسمانی زنان و چشم‌پوشی از سایر ابعاد وجودی آنان در عرف و قانون، همان مسئله‌ای است که به بیگانگی بدنمندشان منجر می‌شود. آن وقت است که باور بدن ناکافی، بدن مطیع، بدن شرمسار، بدن کناه‌آلود، بدن آسرارآمیز، بدن پنهانی، بدن معذب و... بروز پیدا می‌کند و برساخت نمادین از بدن زیست‌شناختی زن، دنیای او را دگرگون می‌کند. این وضع تا آنجا دامنه خواهد داشت که زن بتواند از دنیای اطراف خود بدیهی‌زدایی کند و رابطه جرایبی و چگونگی وضع موجود، دست به بازاندیشی بزند.

تحلیلی بر انواع رفتار جمعی در جهان

رفتار جمعی اصطلاحی است که جامعه‌شناسان برای اشاره به مجموعه رفتارهای متفرقه‌ای استفاده می‌کنند که تعداد زیادی از مردم درگیر آن می‌شوند. به‌طور خاص، رفتار جمعی به رفتار نسبتا خودانگیخته و بدون ساختار توسط تعداد زیادی از افراد که با افراد دیگر عمل می‌کنند یا تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرند، اطلاق می‌شود. رفتار نسبتا خودانگیخته به این معنی است که رفتار تا حدودی خودانگیخته اما تا حدودی هم برنامه‌ریزی‌شده است. در حالی که رفتار نسبتا بدون ساختار به این معنی است که تا حدودی سازمان‌یافته و قابل پیش‌بینی است. اما همچنین تا حدودی سازماندهی نشده و غیرقابل پیش‌بینی است. مهم‌ظور که در ادامه خواهیم گفت، برخی از اشکال رفتار جمعی بیشتر از سایرین خودجوش و بدون ساختارند و برخی از اشکال بیشتر از سایرین درگیر افرادی هستند که با هم عمل می‌کنند و صرفا تحت تأثیر یکدیگر نیستند. اما به طور کلی، رفتار جمعی کمتر خودانگیخته یا ساختارمندتر از رفتار معمولی تلقی می‌شود. مانند آنچه در کلاس درس، محل کار یا سایر تنظیمات رفتار روزمره که ما با آن آشنا هستیم.

همان‌طور که اشاره شد، اصطلاح رفتار جمعی به مجموعه‌رفتارهای متفرقه اشاره دارد؛ به این ترتیب، این رفتارها اغلب اشتراکات بسیار کمی با یکدیگر دارند؛ به طوری که برای اساسی‌ترین به آنها اجازه دهند که به‌عنوان رفتار جمعی طبقه‌بندی شوند. اشکال متداول رفتار جمعی مورد بحث در این بخش شامل جمعیت، اوباش، هراس، شورش، رفتار فاجعه‌آمیز، شایعات، هیستری جمعی، وحشت اخلاقی، هوس و دیوانگی است. از میان این اشکال، برخی (ازدحام، وحشت، شورش و بلایا) شامل افرادی است که عموما در حضور یکدیگر و کموبیش با یکدیگر در تعامل هستند؛ در حالی که سایر اشکال (شایعات، هیستری جمعی، هراس اخلاقی، و مدها و دیوانگی‌ها) شامل افرادی می‌شود که در حضور یکدیگر نیستند - در واقع ممکن است صدها یا هزاران مایل از هم فاصله داشته باشند - با وجود این، باورها یا نگرانی‌های خاصی دارند. شکل رایج دیگر رفتار جمعی، جنبش اجتماعی است. مطالعه جنبش‌های اجتماعی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به اوج رسید و بورسیه جنبش‌های اجتماعی دانش‌آموزان در مورد سایر اشکال رفتار جمعی را کمتر کرده است؛ بنابراین بخش دوم این مطلب صرفا بر جنبش‌های اجتماعی متمرکز است.

جمعیت

جمعیت یعنی تعداد زیادی از مردم که با هدف مشترک گوناگومدت از بلندمدت دور هم جمع می‌شوند. هربرت بلومر، جامعه‌شناس (۱۹۶۹) یک گونه‌شناسی محبوب از جمعیت را بر اساس هدف و پویایی آنها ایجاد کرد. جمع‌ها نوعی که او متمایز کرد عبارت‌اند از: ازدحام گاه‌به‌گاه، جمعیت متعارف، جمعیت رسا و جمعیت بازیکر. نوع پنجم، جماعت معترض، توسط علمای دیگر نیز مندرج شده است.

یک جمعیت گاه‌به‌گاه، مجموعه‌ای از افراد است که اتفاقا همزمان در یک مکان هستند اما نمی‌توان از جمعیت هیچ پیوند مشترک واقعی، هدف بلندمدت یا هویتی ندارند. نمونه‌ای از جمعیت معمولی، تجمع افرادی است که منتظر عبور از خیابان در یک تقاطع شلوغ در یک شهر بزرگ هستند. درست است که همه آنها منتظر عبور از خیابان هستند و تا این حد یک هدف مشترک دارند، اما این هدف موقتی است و این مجموعه حتما در افراد به‌سرعت با رسیدن به آن هدف ناپدید می‌شوند. همان‌طورکه ارپین کود (۱۹۹۳، ص ۲۲) تأکید می‌کند: «اعضای جمعیت معمولی وجه مشترک دیگری به‌جز موقعیت فیزیکی‌شان ندارند». در واقع، کود فکر می‌کند که جمعیت‌های گاه‌به‌گاه واقعا رفتار جمعی را انجام نمی‌دهند؛ زیرا رفتار آنها ساختاری نسبی دارد که از هنجارهای مرسوم برای رفتار در چنین شرایطی پیروی می‌کند.

جمعیت متعارف

یک جمعیت متعارف، مجموعه‌ای از افرادی است که برای هدفی خاص جمع می‌شوند. آنها ممکن است در یک فیلم، یک نمایش، یک کنسرت یا یک سخنرانی شرکت کنند. کود (